

تاریخ
طبرستان روایان و مآثران

تألیف

میر سید ظهیر الدین بن سید خیر الدین مرعشی

(۸۱۵ - ۸۹۲ ق. ه. ش.)

بانتقد من

دکتر محمد جواد مشکور

مستاد دانشگاه تهران

چاپخانه

محمد حسین مشعشعی



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی



کتابخانه

تاریخ طبرستان رومیان مازندران

تألیف :

میر سید ظہیر الدین بن سید نصیر الدین مرعشی

(۱۱۵-۱۹۲ھ ق. ۰)

بامقدمہ

دکتر محمد جواد مشکور
استاد دانش گاہ و دانشرانی عالی

بہ کوشش

محمد حسین تسبیحی

از انتشارات :

مؤسسہ مطبوعاتی شرق

خیابان شاہ آباد - تلفن ۳۱۵۷۶

www.ketabkars.com

به نام خداوند بخشنده بختايشگر

پيش گفتار

مؤلف اين كتاب، يعنى تاريخ طبرستان و رويان و مازندران، مير سيد ظهير الدين
پسر سيد نصير الدين پسر سيد كمال الدين پسر سيد قوام الدين الحسينى مرعشى
است .

سيد ظهير الدين در ۸۱۵ هجرى قمرى در شهر آمل متولد شده و بنا به قول بعضى
در سال ۸۹۲ هجرى قمرى فوت کرده است .

وى مردى دلير، پاكدین، راستگو، دانشمند و مورخ بوده است كه دو تأليف
گرايبهاى : « تاريخ طبرستان و رويان و مازندران » و « تاريخ گيلان و ديلمستان »
بهترين معرف فضل و كمال و امانت دارى و راستگويى و پاكدلى اين سيد عالى تبار
است . هردو تأليف وى را خوشبختانه چاپ و منتشر نموده اند . تاريخ طبرستان و
رويان و مازندران - يعنى همين كتاب - را نخستين بار در سال ۱۸۵۰ ميلادى مطابق
۱۲۶۶ هجرى قمرى، برنهارد دارن Bernhard Dorn خاورشناس معروف با پاك



حق چاپ محفوظ

۲۰۰۰ نسخه از اين كتاب بوسيله مؤسسه مطبوعاتي شرق در چاپخانه خرمى
در آذرماه ۱۳۴۵ چاپ شد .

مقدمه آلمانی در مطبعه پترزبورگ به طرز زیبا و جالبی به چاپ رسانیده است . دیگر چاپ اخیری است که آقای عباس شایان با مقابله چند نسخه خطی و حواشی و فهارس اعلام در سال ۱۳۳ خورشیدی به خرج خود طبع و نشر کرده است . ولی متأسفانه اغلاط چاپی بسیار در آن مشاهده می شود .

اما این کتاب که اکنون در دست شما خواننده ارجمند است نسخه خطی استنساخ شده بی بود که آقای سید ابوالقاسم میر باقری مدیر محترم مؤسسه مطبوعاتی شرق (ناشر) در اختیار اینجانب قرارداد و هزینه چاپ و نشر آنرا برعهده گرفت ، من هم با شور و شوق بسیار نسخه مذکور را مطالعه کردم و به این نتیجه رسیدم که نسخه خطی است بسیار خوب و بانسخه های مطبوع فرق بسیار دارد . زیرا کاتب در آغاز این نسخه یادآور شده بود که از روی نسخه مطبوع بر نهارد دارن (پترزبورگ) استنساخ کرده است . با این تفاوت که تمام سنوات و شهور را که در اصل به عربی بوده به فارسی برگردانده ولیکن در این کار و دراصل مطالب آن ابتدا و اصلاً سهواً اشتباه و سقطی روی نداده است . این بود که طبع و نشر آنرا برای عموم فارسی زبانان مفید و سودمند دانستیم .

بر چاپ حاضر این کتاب عزیز الوجود سه تن دانشمند بزرگوار مقدمه نگاشته اند و تهیه شرح حال و آثار مؤلف و جغرافیای طبرستان و مازندران و تواریخ آن دیار را از روزگاران کهن تا امروز برعهده داشته اند . بدین شرح :

نخست : مقدمه محققانه استاد عالیقدر جناب آقای دکتر محمد جواد مشکور در باره لفظ طبرستان و مازندران و رویان ، واصل و نسب پادشاهان و سازمان حکومتی آنان ، و سادات آن دیار از قدیمترین ایام تا عصر صفوی .

دوم : شرح حال و اسلاف میر سید ظهیرالدین مرعشی مؤلف کتاب به قلم آیه الله العظمی جناب آقای حاج سید شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی .

سوم : تحقیقات عالمانه و محققانه بی است از شادروان سید احمد کسروی تبریزی درباره تواریخ طبرستان از قدیم ترین ایام تا امروز که در زمان حیات آن مرد بزرگ در هفته نامه نو بهار به چاپ رسیده بود . و آقای یحیی ذکاء آنها را در بخش اول مقالات کسروی (از صفحه ۲ - ۴۴) به چاپ رسانده اند .

در چاپ این کتاب بیشتر کوشیدم که نسخه ملکی ناشر را مأخذ طبع قرار دهم ، با وجود این در مورد عبارات و جملات و اعلام و اشعار نامفهوم و ناخوانا همیشه از تاریخ طبرستان ابن اسفندیار ، تاریخ رویان مولانا اولیاء الله آملی (۱) ، تاریخ گیلان و دیلمستان (۲) سید ظهیرالدین و تاریخ طبرستان و رویان و مازندران وی طبع آقای عباس شایان استفاده می کردم .

تاریخ گیلان و دیلمستان طبع را بینور آقای دکتر محمد جواد مشکور استاد محترم دانشگاه و دانشسرای عالی در اختیار اینجانب گذاردند و مرا ممنون مراحم و الطاف خود ساختند .

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران طبع آقای شایان را آقای دکتر سید حسن سادات ناصری استاد محترم دانشگاه در اختیار اینجانب قرار دادند و بدین جهت از ایشان تشکر فراوان دارم .

آرزوی قلبی من خدمت به تاریخ و ادب و فرهنگ ایران عزیز است و از این لحاظ بر خود می بالم و می نازم که توانسته ام برگ کاهی بر روی امواج خروشان دانش

۱ - تاریخ رویان مولانا اولیاء الله آملی ، به تصحیح و دقت عباس خلیلی صاحب جریده و مطبعه اقدام و با مقدمه شادروان سید احمد کسروی تبریزی در سال ۱۳۱۳ به سرمایه کتابخانه اقبال چاپ شده است .

۲ - تاریخ گیلان و دیلمستان سید ظهیرالدین به سعی و اهتمام ه . ل . را بینو در مطبعه عروۃ الوثقی (رشت) در سال ۱۳۳۰ طبع شده است .

و ادب پارسی باشم ، و اگر چه این امواج هر لحظه و آنی به گوشه‌ی پرتابم می‌کند ، با این وصف باز هم شادم و خوشحال ، چندی دادم با سرمایه فقیر معنوی و ادبی و تاریخی که در خود سراغ دارم به خوبی نتوانسته‌ام از عهدۀ این مهم برآیم و از این جهت اتماس و الحاح اغماض و عفو از بزرگان ادب و تاریخ فارسی دارم . امیدوارم که همگان در خدمت و سرافرازی و سربلندی این آب و خاک توفیق و پیروزی کسب نمایند ، و در ضمن این خدمت کوچک و ناچیز مرا نیز در پیشگاه علم و ادب عظیم پارسی قابلیت پذیرش بشمارند ، زیرا کاری انجام نداده‌ام فقط مسئولیت طبع و تهیه فهارس اعلام آنرا بر عهده داشته‌ام .

محمد حسین تسبیحی

تهران - ۵ آذرماه ۱۳۴۵

از : دکتر محمد جواد مشکور

استاد دانشسرای عالی و دانشگاه

مازندران و طبرستان از قدیم ترین ایام تا امروز

سرزمینی که بین دو ولایت گرگان و گیلان در کنار دریای خزر قرار دارد ، در تواریخ باستانی به نام های مازندران و طبرستان و احیاناً رویان خوانده شده است . در کتیبه های داریوش در آنجایی که از ایالات و ولایات کشور پهنای خود نام می‌برد ، از مازندران نامی بمیان نمی‌آید ، پیش از آن هم در اعلام جغرافیایی اوستا - که در کتاب وندیداد از ۱۶ کشور سرزمین یاد شده است - از مازندران اسمی به میان نیامده است . از دوره شاهنشاهان اشکانی هم نامی از مازندران در میان نیست . این بی خبری از این سرزمین سرسبز و خرم - که آن را می‌توان هند ایران نامید - دلیل آنست که پادشاهان پیش از اسلام تا پیش از دوره ساسانی بر این ولایت به علت وضع جغرافیایی آن و قرار داشتنش در پس جبال گردونسای البرز - و وجود جنگلهای انبوه

که به مانند حصنی حصین آن سرزمین را از تهاجم اقوام دیگر مصون میدارد - تسلط نداشتند. و اگر هم گاهی در آن سرزمین اسرار آمیز نفوذی میکردند ، موقتی بوده است. در کتاب اوستا، در **آبان یشت** (بند ۲۲) از دیوان مازن *Mâzana* یا *مازانیادئو* *Mâzainya Daêva* (فرهنگ اوستای بارتولومه ص ۱۱۶۹) یاد شده است. این دیوان در اوستا شریرترین و پلیدترین دیوان شمرده شده اند. در **سوتگر نَسک** که یکی از نَسک های بیست و یک گانه اوستای ساسانی بوده و اکنون دردست نیست، بنا به کتاب پهلوی دینکرت - که از آن نَسک نقل کرده است - چنین آمده بود که: «دیوان مازندران موجوداتی شگفت انگیز و سترگ پیکر هستند که در غارها سکونت دارند. و از فرط بلند بالایی و تنومندی آب دریا تا میان سینۀ ایشان است. و اگر در گودترین جای دریا بایستند سطح آب برابر دهان ایشان خواهد بود.»

به عقیده **دارمستتر** *Darmesteter* (زنداوستا ج ۲ ص ۳۷۳) صورت اصلی اصطلاح مازندران، مزن تر *Mazana - Tara* بوده که بعدها مازندران شده است. و آن به معنی: به سوی و جانب مازن است، مانند: شوستر (شوش + تر) که به معنی به سوی شوش می باشد.

ولی **نلدکه** (تبعات ایرانی ج ۲ ص ۱۷۸) می نویسد که: مازندران به معنی: «درمازن» است.

بطلمیوس حد مازندران را بین **پارت** و **آریا** *Areia* (هریرود) می داند (رک: جغرافیای بطلمیوس، کتاب ششم، فصل پنجم).

مازندران در آغاز جایگاه دیوان مزنی (یا بومیان اصلی) بوده و ظاهراً خود مازندران در آنجا خارجی به شمار می رفته اند و با مردم بومی شباهت نداشته اند! در کتاب **بند هشتم** - که از کتابهای معروف زبان پهلوی است - آمده که مازندران از پدربانی پیدا شده اند که به جز از نیاکان ایرانیان و تازیان بوده اند.

تپوریه (تپیریه)، آماردها

در میان مردم پیشین مازندران یکی **تپوریه** یا **تپیریه** و دیگر **آماردها** بوده اند.

استرابن جغرافی دان یونانی (در کتاب یازده، فصل ۸) می نویسد: «تپیریها *Ταυρι* (تپوریها) و مردها (آماردها) جامعه سیاه می پوشند و موهای بلند دارند، و بالعکس زنان لباس وموی کوتاه. و کسی که از دیگران دلیرتر باشد باهرزنی که بخواهد می تواند ازدواج کند.»

تپوریه در کوههای شمالی سمنان، و **آماردها** - که شهر **آمل** مأخوذ از نام ایشان است - در حوالی شهر مزبور سکنی داشته اند. این دو طایفه از **اسکندر مقدونی** شکست یافتند.

ابوالفداء در تقویم البلدان خود دروجه تسمیه طبرستان، پیروی از لغت سازی عامه کرده این کلمه را مشتق از «تبر» دانسته و بر آن شده است که مردم آن سرزمین به مناسبت جنگلهای انبوه و استفاده از تبر غالباً پیشه هیزم شکنی داشته اند، بنابراین طبرستان را سرزمین هیزم شکنان پنداشته است!

لسترنج در «جغرافیای تاریخ سرزمین خلافت شرقی» می نویسد: «کلمه **طبر** در زبان بومی مردم مازندران به معنی کوه است، بنابراین طبرستان به معنی ناحیه کوهستانی است.»

اشک پنجم فرهاد اول در ۱۷۱ پیش از میلاد مسیح آماردها را به ناحیه **خوار** در مشرق و رامین کوچ داد و جای ایشان را **تپیریها** یا **تپوریهها** گرفتند که سپس همه آن ایالت به نام ایشان به **تپورستان** (طبرستان) خوانده شد.

نام مازندران - که در شاهنامه فردوسی به صورت **یک ایالت داستانی** و جایگاه **دیوسفید** یاد گردیده - از زمان سلجوقیان به موازات نام طبرستان به کار رفته است.

ابن الاثیر درباره شرح تقسیم تیول (اقطاع) به دست آل بارسلان در حوادث سال ۴۵۸ هجری می نویسد که :

« واقطع البلاد، فاقطع مازندران لامیر اینانج بیغو » (الکامل طبع قاهره مطبعة الاستقامة ج ۸ ص ۱۰۳).

یعنی : الب ارسلان شهرها را به تیول داد ، و مازندران (مازندران) را به امیر اینانج بیغو سپرد .

بهاء الدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب در تاریخ طبرستان (به تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی ج ۱ ص ۵۶) می نویسد که : نام مازندران به جای طبرستان از زمانهای اخیر متداول شده است چنانکه گوید :

« و مازندران محدث است بحکم آنکه مازندران به حد مغرب است ، و به مازندران پادشاهی بود که چون رستم زال آنجا شد ، اورا بکشت . منسوب این ولایت را « موز اندرون » گفته اند ، به سبب آن که « موز » نام کوهی است از حد گیلان کشیده تا به لار و قصران که موز کوه گویند و همچنین تا به جاجرم یعنی این درون کوه موز است . »

یا قوت حموی در معجم البلدان (طبع اروپا ج ۴ ص ۳۹۲) ذیل کلمه مازندران می نویسد که : « وما اظن هذا الا اسماً محدثاً لها فانی لم أره مذکوراً فی کتب الأوایل . » یعنی : گمان می کنم که این نام جدیدی باشد و من آن نام را در کتابهای پیشینیان نیافته ام و نیز در ذیل کلمه طبرستان (معجم البلدان ج ۳ ص ۵۰۲) می نویسد : « و طبرستان فی البلاد المعروفة بمازندران ولادری متی سمیت به مازندران ، فانه اسم لم نجده فی الکتب القديمة ، وانما یسمع من افواه اهل تلك البلاد ولاشک انهما واحد . »

یعنی : و طبرستان معروف به مازندران است و نمی دانم از کی به مازندران نامیده شده است و آن نامی است که ما آنرا در کتابهای قدیم نیافتیم ، و همانا از زبان اهل آن بلاد شنیده شده است و بی شک مازندران و طبرستان یکی است .

حمدالله مستوفی در کتاب نزهة القلوب (به تصحیح محمد دبیرسیاقی ص ۱۹۷ و ص ۵۰۰) بین ولایت مازندران و طبرستان فرق می گذارد و می نویسد که : مازندران هفت تومان است که عبارت از : جرجان ، موروستاق ، استراباد ، آمل و رستمندار ، دهستان ، روغد ، سیاه روستاق (سارستان) .

و طبرستان مشتمل بر : سمنان ، دامغان ، فیروز کوه ، دماوند و فریم بوده است .
رابینو معتقد است که طبرستان و مازندران تقریباً مترادفند ولی کلمه اول صرفاً به نواحی کوهستانی و دوم به نواحی جلگه‌یی اطلاق شده است .

پدشخوارگر ، فرشو ادجر

ابن سفندیار مازندران را قسمتی از ایالت قدیمی فرشو ادگر (فرشو ادجر ، فدشو ارگر ، فتشو ارجر برشوار) می داند که شامل : آذربایجان ، طبرستان ، گیلان ، دیلم ، ری ، قومس و دامغان می شده است .

در حواشی نامه تنسر آقای مجتبی مینوی (سال ۱۳۱۱ ص ۵۱) می نویسد : « اصل کلمه فرشو ادجر ، پدشخوارگر بوده ، و آن نام سلسله جبال جنوبی طبرستان است ، در بدل شدن « خو » به « واو » . کلمه « دشوار » نظیر این لفظ است که آن نیز « دراصل دشخوار » بوده است .

سلسله کوههای پدشخوار یا پدشخوارگر در زمان ساسانیان نیز به همین اسم نامیده می شده است ، چنانکه در کارنامه اردشیر بابکان این نام یاد گردیده است . و این کوه شعبه‌یی است از رشته جبال « اپارسن » قدیم که در اوستا به نام « اوپی ری سئنا » مذکور است . و همان « پتیشوارش » است که در کتیبه داریوش دیده میشود و به معنی « پیشخوار کوه » است یعنی کوهی که در پیش ولایت خوار واقع بوده است .

استرابون جغرافی نویسی یونانی ، اسم پدشخوار را به سلسله جبال البرز اطلاق می کند .

پرو کوبیوس مورخ هم در موقع سخن گفتن از کیوس برادر مهتر خسرو انوشیروان، لقب وی را «پتشارشاه» می نویسد، و می گوید: وی پسر قباد بود و مادر وی همان «زمبیکه» دختر قباد بوده است.

کلمه پتسخوار یا پستش خوار در کتب مورخان اسلامی نیز دیده میشود چنانکه **ابن خردادبزه** در کتاب المسالك والممالك در ضمن فهرست نام پادشاهانی که اردشیر انهارشاه خوانده (ص ۱۷) «بدشوارگشاه» را ذکر می کند. و در شرح قسمت شمالی خطه جریبی (ص ۱۱۹) می نویسد: «وفیه طبرستان والرویان و جیلان و بدشوارجر». پتسخوارگرد در جغرافیای استرابن جغرافی دان یونانی **پراخواتراس** Parachoathras آمده و وی در کتاب یازدهم، فصل هشتم، پس از وصف جبال توروس (آغری طاغ) می نویسد: «نواحی شمال این رشته جبال را اقوام گله **Gelae** و کادوسی (طالشی) و **Amardi** و بعضی از قبایل گرگانی در تصرف دارند، و از آنجا به بعد روی به طرف مشرق و جیحون، اقوام پرتو (پارت) و مرگیانی (مروی) و گرگانی زندگی می کنند، و رشته کوهی که از ارمنستان تا این حدود امتداد دارد به پراخواتراس موسوم است.

ابوریحان بیرونی هم در آثار الباقیه هنگام ذکر ملوک الجبال می نویسد: «اما الاصل الآخر فملوک الجبال الملقبون باصفهیدیه طبرستان، والفرجوارشاهیه».

و همچنین **سید ظهیرالدین مرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران**

چند بار این کلمه را ذکر می نماید و در موقع شرح طبرستان می نویسد:

«طبرستان داخل فرشوادگر است و فرشوادگر آذربایجان و گیلان و طبرستان می باشد.» و برای این کلمه چند معنی هم می کند و در موقع ذکر «گاو باره» می نویسد که: «خسرو انوشیروان گاو باره را به انواع احترام... مخصوص گردانید... و فرشوادگر شاه در لقب او بیفزود... و طبرستان را در قدیم الایام فرشوارجر لقب بود...» (صفحه ۱۵ چاپ حاضر).

به عقیده یاقوت وسعت طبرستان از همیشه در شش فرسنگی مشرق ساری تا دیلم بوده است و شهرهای نائل (در ۱۵ فرسنگی آمل)، چالوس، کلارپی، سعید آباد و

رویان در سرزمین دیلم واقع بودند.

ظهیرالدین مرعشی می نویسد: «شاه غازی رستم، سپاهیان از گیل و دیلم و رویان و لاریجان و مازندران و کبود جامه و استراباد و قصران جمع کرد.» (صفحه ۱۶ چاپ حاضر).

در قرن هفتم هجری مقارن حمله مغول ظاهراً نام طبرستان متروک و اسم مازندران جانشین آن شده که از همان تاریخ نام مرسوم این ایالت است.

بنا بقول **مارکوآرت Marquart در کتاب ایران شهر** (برلین ۱۹۰۱): طبرستان که به زبان پهلوی تپورستان و به یونانی تیپروی **Tapyroi** و تیوی روی - **Tapoyroi** آمده است. نویسندگان چینی در آثار خود آنرا **Tho - pa - ssetan** یا **Tho - pa - sa - tan** نوشته اند.

تپورها مانند **کاسپی ها** و **ماردها** (آماردها) يك ملت ماقبل آریایی بوده اند که توسط مهاجران ایرانی به نقاط مرتفع کوهستان مزبور رانده شده و در قرنهای پس از سکونت آریاها، دین مزدیسنی را پذیرفتند.

فرهاد اول آماردها را در منطقه آمل شکست داد و به شهر خاراکس (خار = خوار) نزدیک ری کوچانید. ممکن است که طبرستان اصلی جزء قلمرو حکومت **گودرز اشکانی در هیرکانی** (گرگان) بوده باشد.

تسار در نامه خود ادعا می کند که در پایان فرمانروایی اشکانیان پتسخوارگر توأمآبا گیلان و دیلمان و رویان و دباوند (دماوند) تحت فرمانروایی پادشاهی بنام **جسنف شاه** (گشنسب شاه) بوده است.

ابن اسفندیار می نویسد که: **جسنف شاه** فرمانبردار اردشیر شد و آن شاهنشاه او را به شاهی آن ایالت ابقاء کرد. بازماندگان و اخلاف **جسنف شاه** همین سمت را در مازندران داشته اند، تا اینکه قباد پسر فیروز پس از بار دوم که به تخت نشست - می کوشید که کوهستان طبرستان را بیشتر مطیع خود سازد و پسر مهتر خود کیوس را با لقب پتسخوارگشاه فرمانروای آن سرزمین کرد.

این شاهزاده به ظن قریب به یقین، از بطن خواهر قباد زن او بود ولی به قول پروکوپوس آن زن دختر قباد بوده است.

ظاهراً پایتخت کیوس شهر آمل بود که در رساله پهلوی شتروستانی های ایران (شهرستانهای ایران) نوشته شده آن شهر را زندیک (زندیق) یعنی مزدک بنا کرد و چون کیوس طرفدار مزدک بود، بنا بر این به ظن قوی این شهر تختگاه او بوده است.

مزدکیان میخواستند این شاهزاده اشتراکی مذهب ولیعهد شود، ولی باتدبیر انوشیروان در آخر سال ۵۲۸ یا ۵۲۹ میلادی مزدکیان قتل عام شدند و خسرو انوشیروان در آغاز پادشاهی خود (۵۳۱ - ۵۳۲ میلادی) کیوس را هم به قتل رسانید.

تئوفانس این شاهزاده را به لقب Fthasoyarsay یعنی پشخوارشاه یاد می کند و او را پسر سوم قباد می داند از دخترش سمبیکه (زمبیکه).

این خبر بی شك غرض آلود است زیرا پروکوپوس و ظهیرالدین مرعشی هردو کیوس را پسر ارشد قباد دانسته اند، و چون خسرو انوشیروان پسر سوم قباد بنا به روایات عربی و فارسی در حین فرار قباد به نزد هیاطله به وجود آمد در این صورت کیوس نمی توانسته خواهرزاده قباد یعنی دختر خواهرش پیروز دخت زن شاه هیاطله باشد، چه این دختر را قباد پس از معزول شدن شاه هیاطله و پناه بردنش به قباد ازدواج کرد. بنابراین باید گفت که کیوس قبل از فرار قباد به دنیا آمده و می توان گفت که پسر زنی است که در فرار قباد به نزد پادشاه هیاطله بدوی یاری کرد، و این زن طبق نوشته طبری و مورخان اسلام خواهر قباد بوده است.

از این تاریخ به بعد دیگر از طبرستان صحبتی نیست، تا در زمان شورش ویستهم دایی خسرو پرویز بر هرمز پسر انوشیروان که دعوی پادشاهی کرد و سر به طغیان برداشت، و نواحی آمل و رویان و شیرجان و طبرستان از او تبعیت می کردند.

سمباط باگراتونی سردار ارمنی خسرو و مرزبان گران مأمور سرکوبی او شد و وی را شکست داد.

اعراب در طبرستان

در زمان حمله عرب به ایران نخستین سردار اسلام که به مازندران لشکر کشید سعید بن العاص بود، وی امارت کوفه را داشت و در سال ۳۵ هجری تمیشه را در سرحد گرگان و نامیه را متصرف شد. در اختلافات خانگی بین علی و معاویه نواحی سرحدی طبرستان و رویان و دماوند که به دست عرب افتاده بود باز مستقل شد.

پس از آنکه معاویه به خلافت نشست مصقلة بن هبیره بن شبل الثعلبی الشیبانی (در گذشته در ۵۵ هجری) را به طبرستان فرستاد که به قول بلاذری در فتوح البلدان (طبع مصر ص ۳۴۲) با تمام لشکرش نابود شد و مردم طبرستان در موقع عبور آنان از گردنه های کوهها، سنگهای فراوانی که برای اینکار از پیش آماده کرده بودند، از فراز جبال غلطانیده و همه سپاه مصقله را در زیر آنها درهم کوبیدند.

در يك روایت مطمئن از يك اصفهید طبرستان در حین طغیان قطری بن فجاءة - که از خوارج ازارقه بود و در سال ۷۸ و ۷۹ هجری سر به شورش برداشت - نام برده می شود.

بعد در سال ۸۳ هجری نامی از اصفهیدان طبرستان در کتاب ابن اثیر آمده است. سکه های این اصفهیدان از سال ۶۵ تاریخ طبرستانی آغاز می گردد که مطابق با سنه ۹۲ هجری و ۷۱۵ میلادی است. از این سکه ها ما به نام چهار تن بر - میخوریم که عبارتند از اصفهید خورشید اول (سالهای ۶۵، ۶۱، ۶۴ طبرستانی)، اصفهید فرخان (در سال ۷۵، ۷۳، ۷۶، ۷۷ طبرستانی)، دان بورژ میثری (در سال ۸۷ طبرستانی)، و خورشید دوم (سال ۸۹ تا ۱۰۸ و ۱۱۱ تا ۱۱۴ طبرستانی).

اصفهید فرخان را که در ۷۴۶ میلادی سفیری به دربار چین فرستاد، چینیان در کتب تواریخ خود - هولوهان (هو - لو - هان) نوشته اند. ظاهراً این فرخان همان اصفهیدی است که از یزید بن مهلب سردار عرب در سال ۹۸ هجری شکست خورد،

و همین سردار عرب بود که مأمورانی از اعراب در خانه های طبرستانی ها می گماشت و مردم را مجبور به ترك دین خود می کرد .

قدیم ترین سکه هایی که از عهد حکام عرب در مازندران به دست آمده درهم-هایی است از سالهای ۱۰۲ و ۱۴۷ هجری به نام حاکمی موسوم به **روح بن حاتم** ، سپس سکه هایی است از مس از سالهای ۱۴۵ و ۱۵۷ مربوط به **عمر بن العلاء** .

ابو مسلم خراسانی ، اصفهید طبرستان را دعوت به تسلیم و اطاعت کرد ، ولی بدین کار توفیق نیافت .

در زمان منصور عباسی ، طبرستان توسط ابوالخصب نامی تصرف شد ، مقر ابوالخصب در شهر آمل بود . اصفهید خورشید دوم به دیلم گریخت و در آنجا بمرد .

محمد جریر طبری اولین حمله به طبرستان را در سال ۱۴۱ هجری نوشته که مطابق با ۱۰۸ طبرستانی است . اصفهید خورشید از مقابل سپاه عرب بگریخت ولی دو سال بعد بازگشت و همه مسلمانان را بکشت . در این بار است که سکه هایی از او در سال ۱۱۱ طبرستانی مطابق با ۱۴۴ هجری پیدا می شود . ولی این بار باز شورش وی توسط **خازم بن خزیمه تمیمی** خوابانده شد ، این سردار عرب در اواخر سال ۱۴۳ یا اوایل ۱۴۴ هجری به حکومت طبرستان منصوب شد . پس از وی ، **روح بن حاتم المهبلی** در ۱۴۵ هجری به جای وی نشست . اصفهید خورشید دوم باز می کوشید که کشور از دست رفته خود را باز به دست آورد . در این بار **خالد بن برمک** که در ۱۴۸ هجری از منصور خلیفه عباسی به حکومت طبرستان منصوب شده بود بر اصفهید غلبه کرد و خورشید با زهر خود را بکشت . سکه خورشید از سال ۱۱۴ طبرستانی مقارن با آخرین دوره قیام اوست .

اصل و نسب اصفهیدان

راجع به اصل و نسب این اصفهیدان (اصفهیدان) اطلاع صحیحی در دست نیست . نوشته اند که اصل آنان از گیلان بوده است و ظاهراً این حدس از لقب **جیل (گیل)**

است که به آنها داده اند .

در طبرستان يك سلسله دیگر از اصفهیدان (اصفهیدان) رامی یایم که ملقب به به فاذوسپان هستند که ظاهراً در اصل يك منصب کشوری در برابر منصب لشکری اصفهید (اصفهید) بوده است . زیرا چنانکه میدانیم انوشیروان ، ایران را از نظر تقسیمات کشوری به چهار قسمت در جهات اربعه منقسم کرد و هر قسمتی را **پازگس** و رئیس آنرا **پازگسبان** نامید که به معنی « امیر ناحیه » است . این کلمه بعد ها در زبان عربی **فادوسغان** یا **فادوسبان** و به پارسی پادوسپان و بادوسپان شده است . در مقابل این پادوسبانان ، اصفهیدان قرار داشتند که امیر سپاه آن ناحیت بودند .

دسته دیگر از امیران طبرستان را می یایم که لقب « **استندار** » داشتند که تقلیدی از لقب استنداران دوره ساسانی است که شغل آنان مدیریت املاک خاصه بود . ظاهراً در يك زمان معین تمام مناصب لشکری و کشوری ساسانی در طبرستان تفایده شده است . و گویا همان زمان است که پیروز سوم پسر یزدگرد سوم ساسانی می کوشید که ملک پدر را با کمک چینی ها از دست اعراب باز گیرد .

در آن زمان بود که چینی ها به دولت ایران آزاد که در طخارستان تشکیل شده بود و جزو دول تابعه چین محسوب می گشت ، بین ۶۵۶ و ۶۷۹ میلادی ، تشکیلات جدیدی دادند .

در سال ۱۶۷ هجری در طبرستان **ونداد هرمز** نامی سلسله جدیدی تأسیس کرد و نسب خود را به **کارن (قارن)** از سرداران دوره اشکانی رسانید .

خلیفه عباسی **موسی الهادی** در ۱۶۹ هجری به ونداد هرمز امان داد . وهارون در سال ۱۸۹ او را به اصفهیدی (اصفهیدی) شناخت . مقرا و ظاهراً در نزدیکی دماوند بوده است . قلمرو او در دماوند نام جبال ونداد هرمز داشت و قلمرو برادرش « وینداس پاگان » خوانده می شد ، و مرکزش **موزن** بود . نوه او مازیار معروف - که اصلاً اسم او « **ماه یزد یار** » یعنی کسی که ایزدماه یار اوست - پسر قارن بود . وی اعمام خود را بکشت و ملک پدر را دوباره متحد کرد و به آن قناعت نکرد ، حدود جبال شروین

را هم تصرف کرد و اسلام پذیرفت و نام خود را محمد گذارد . مأمون او را اصفهید طبرستان شناخت . مازیار خود را به لقب « پندشخوارگر » خواند که قبلاً مخصوص خاندان شروین یا ملک الجبال بود . سرانجام کار اسپهبد مازیار معروف است ، و وی در سال ۲۲۵ هجری بدست معتمد بالله عباسی کشته شد .

سلسله قارن در تواریخ محلی منسوب به سوخرا وزیر قباد هستند و نوشته‌اند که پسر سوخرا پس از کشته شدن کیوس به جای وی امیر طبرستان شد .

بای تخت قدیم طبرستان شهر ساری بود که معرب آن ساریه است در منابع قدیم تر نام شهر ساووک و ساروک آمده است ، ساری پس از سقوط طبرستان به دست اعراب مقرر اسپهبدان (اصفهبندان) بود، و آمل مقرر حکام عرب .

سازمان حکومتی در طبرستان

سازمان حکومتی شهریاران طبرستان نوعی از اقطاع و تیول‌داری بود و صاحبان اقطاع عبارت بودند از حکام ایالات یا امرایی که امارت به آنان به ارث رسیده بود ، اینان حق سلطنت شاهنشاهان ایران را می شناختند و سالیانه مبلغی به عنوان خراج و مالیات به دربار شاهان بزرگ ارسال می‌داشتند و در صورت لزوم مجبور بودند که سپاهی نیز برای ایشان فراهم آورند .

اطرافیان این سلسله های محلی طبرستان غالباً عبارت بودند از بزرگان و وزیر یا معتمد ، چند سپهسالار (غالباً امرای دست نشاندۀ)، چند دبیر ، چند محاسب ، و چند تن مأموران وصول یا محصلان مالیاتی .

روستاییان مانند برده‌های وابسته به زمین (سرف Serfs) محسوب می‌شدند که مطیع اوامر مالک خود بودند . برای اینکه عظمت و استقلال تیول محفوظ گردد لازم بود که قدرت منحصرأ در دست يك تیول دار متمرکز شود و همین مسأله بود که قتل‌عام

و کشتن برادران و دیگر افراد خانواده صاحب اقطاع جدید را که وارث قدرت می‌شد به بار می‌آورد .

در اوایل دوره خلفاء طبرستان از لحاظ سیاسی چندان اهمیت نداشت ، زیرا آخرین قسمتی از کشور ایران بود که به تصرف عرب در آمد و فرمانروایان آنجا معروف به اصفهبندان یا اسپهبدان طبرستان بیش از يك قرن پس از فتوحات عرب در کوهستانهای خود مستقل باقی ماندند و تا نیمه دوم قرن دوم هجری هنوز روی سکه‌هایی که در آن منطقه ضرب می‌شد خط پهلوی نقش بود ، و مردم آن سرزمین بردین زردشت بودند .

محصول عمده آن نواحی در قرن چهارم بدقول مقدسی در احسن التقاسیم ، سیر و برنج و کتان و پرندگان دریایی و ماهی بود .

بعد از قرن چهارم بدقول قزوینی در آثار البلاد اهالی طبرستان به تربیت کرم ابریشم می‌پرداختند ، و به همین جهت ابریشم بسیار از آنجا صادر می‌گشت . پارچه‌های پشمی و فرش و انواع پوشاک و دستار نیز در آنجا می‌بافتند . تهیه ظروف چوبی از قبیل انواع کاسه و اشیاء دیگر که آنها را از چوب شمشاد می‌ساختند رواج فراوان داشت .

مقدسی گوید : پارچه‌های نیکو که از آن قبا می‌دوزند و پارچه‌هایی که از آن طیلسان تهیه می‌کنند و انواع پارچه‌های نازک دیگر در آنجا بسافته و صادر می‌شود . محصول طبیعی آن چوب خلنج (چوب شمشاد) است که آنرا بدصورت قطعاتی بریده به خارج می‌فرستند . صنعت گران ری از آن کاسه و ظروف دیگر می‌سازند . خلنج چوبی است خوشبو به رنگهای گوناگون که گاهی دانه‌های تسبیح از آن می‌سازند و بهترین نوع آن در کوه‌های طبرستان یافت می‌شود .

اسلام در طبرستان

اسلام در اوایل قرن دوم هجری جای گزین دین مزدیسنا و آتش پرستی در طبرستان شد. در این عصر حکام عرب که از طرف خلیفه در آنجا فرمانروایی می کردند، همه سنی مذهب بودند. چندی نگذشت که داعیان علوی بر قسمتی از مازندران تسلط یافتند و به اشاعه مذهب تشیع و به خصوص تبلیغ عقاید مذهب زیدیه پرداختند. ولی اسپهبدان طبرستان و رستم‌دار برای تقلیل نفوذ داعیان شیعه رعایای خود را به قبول آیین تسنن و آ می داشتند.

همچنین عده کثیری از طرفداران مذهب اسماعیلیه در نواحی کوچک و چو در داشتند. این ناحیه ها توسط حشاشین یا طرفداران حسن صباح به تدریج اشغال می شد. بعد از مدتی دراز، دین مزدیسنا به کلی از میان رفت و مذهب تشیع در زمان حکومت سادات مرعشی (۷۶۰ هجری) مذهب رسمی مازندران (طبرستان) شد ولی در رستم‌دار آیین تسنن تا زمان حکومت گیومرث بن بیستون (۸۵۷ هجری) رواج داشت. و سرانجام این امیر رعایای خود را به قبول مذهب تشیع وادار نمود.

سلسله های اصلی طبرستان که از زمان ساسانیان آغاز می شوند از این قرارند: قارنیان (سوخرانیان)، باوندیان، دابوئی‌هیان (ساو بارغان)، پادوسپانیان.

« قارنیان » یا « سوخرانیان »

این سلسله در کوهستانهای طبرستان مدت ۲۷۴ سال فرمانروایی کردند، و حکومت آنان از پنجاه سال پیش از هجرت آغاز می گردد. خسرو انوشیروان پس از کشتن برادرش کیوس که فرمانروای طبرستان بود در این سال شهریار کوه و کوه قارن را به قارن پسر سوخرا اسپهبد طبرستان واگذار کرد، و او را به امارت طبرستان گماشت.

بامرگ مازیار بن قارن در سال ۲۲۴ هجری (۸۳۹ میلادی) حکومت این سلسله به پایان می رسد. این فرمانروایان لقب گرشاه (جرشاه) و ملك الجبال داشتند و همچنین عنوان دیگر آنان اسپهبد (اصفهد) بود. این سلسله در عین حال اولویت و تفوق سلسله باوندیه را بر خود پذیرفته بودند. مورخان اسلامی از لحاظ نسب اصیل این خانواده آنان را « اهل البیوتات » می خواندند. محل حکومت آل قارن، جبل قارن متصل به فیروز کوه بود و شهر آن « شهرمار » و قلعه اش پریم (یا فیروز کوه) و یا فریم نام داشت.

باوندیان

باوندیان مدت ۷۰۷ سال، یعنی از سال ۴۵ هجری (۶۵۶ میلادی) تا ۷۵۵ هجری (۱۳۴۹ میلادی) در طبرستان فرمانروایی کردند. فرمانروایان این سلسله نیز به ملك الجبال ملقب بودند، و عنوان اسپهبد (اصفهد) داشتند. و با اینکه جلگه های طبرستان را از دست دادند، تا مدت های مدید، کوهستان های آن سرزمین در دست ایشان بود، این سلسله به سه شاخه تقسیم می شوند: کیوسیه، اسپهبدیه (اصفهدیه)، کینه خواریه.

الف - کیوسیه :

این خانواده منسوب به کیوس پسر قباد ساسانی و برادر خسرو انوشیروان است. چنانکه گفتیم قباد سه سال پیش از مرگش کیوس پسر مهتر خود را که دین مزدکی پذیرفته بود، به فرمانروایی طبرستان گماشت. پس از قباد و بتخت نشستن انوشیروان، کیوس به فرمان برادر گشته شد. و خسرو انوشیروان قارن پسر سوخرا را به جای او امارت طبرستان داد.

پس از سقوط ایران به دست عرب، مردم مازندران (طبرستان) باو پسر شاپور

این کیوس را در ۴ هجری (۶۶۵ میلادی) به اسپهبدی طبرستان برداشتند، و او جد خاندان آل باوند است که آنان را باوندیه و ملک الجبال می‌گفتند.

این خانواده کیوسیه از سال ۴۵ تا سال ۳۹۷ هجری یعنی تازمانی که وشمگیر اسپهبد شهریار را به قتل رسانید، حکومت کردند.

در باره معنی کلمه باواطلاع صحیحی در دست نیست، غیر از این باوکه نوۀ کیوس بن قباد و پسر شاپور بود. بنابه تحقیق استاد مارکوارت در کتاب ایران شهر نسب یک خانواده دیگر در ایران دوره ساسانی که منصب مصمغانی (ریاست مغان) را در درستی داشته اند و مرکز آنان در دناوند (دماوند) بود - به باومغ می‌رسد که پدر ماه توندات (ماه گونداد) بود. شخص اخیر مذهب عیسوی را پذیرفت، و نام مسیحی انستاسیوس Anastasios گرفت و در ۶۲۸ میلادی به شهادت رسید.

وی از اهالی ده ورزنین Varznin در ناحیه ری بود و با سلسله باوندیان - که برای نخستین بار در سال ۱۶۷ هجری در این نواحی حکومت داشتند - ارتباط داشت. در سلسله نسب باوندیان مورخان نوشته‌اند که ایشان از نسل باو هستند. باید دانست که این نام یک اسم زردشتی مختص به مغان بوده است که تلفظ اوستایی آن بنا Banha می‌باشد و تلفظ دیگر آن به زبان پهلوی «بواک» یا «بناک» است که بنا به کارنامه اردشیر بابکان (ترجمه دکتر مشکور ص ۱۶ چاپ تهران ۱۳۲۹) باشش پسرش به اطاعت اردشیر در آمد و نیز پسر هو بخت مو بدمه و بدان شاپوردوم باهک نام داشت که تلفظ سریانی آن باوی Bavi است.

اولین کسی که از سلسله باوندیان در تاریخ دیده می‌شود، شروین بن سرخاب است که اعراب دامنه‌های البرز را به عنوان تیول (اقطاع) به او دادند و ظاهراً لقب باستانی پتسخوارگرشاه را برای خود اختیار کرد که بازماندگان او در زمان ابوریحان بیرونی نیز این لقب را داشتند. و به قول یعقوبی لقب «شاه طخارستان» هم داشت. و جبال

شروین در سرحد کومش (قومس) مأخوذ از نام این پادشاه است.

در ۲۰۱ هجری حاکم طبرستان عبدالله بن خردادان به پدر مورخ و جغرافی‌دان معروف، لاریجان و شیرجان و قسمت کوهستانی طبرستان را تصرف کرد و ضمیمه ممالک اسلامی ساخت، و شهریار پسر شروین را مجبور به تسلیم و اطاعت کرد.

پس از مرگ شهریار در ۲۱ هجری مازیار بن قارن حکومت را از پسر او شاپور انتزاع کرد و به کمک موسی بن حنفج بن عمر بن الاء کوه های شروین را تسخیر نمود، و شهریار را اسیر کرده بکشت. سپس یکی از پسران شهریار به نام قارن که بدست مازیار افتاده بود، پس از اسارت مازیار به دست اعراب ملک پدری خود را بازگرفت.

ب- اسپهبدیه (اصفهدیه):

فرمانروایان این سلسله در طبرستان و گیلان وری و قومس فرمانروایی داشتند و ساری پای تخت ایشان بود و در آغاز از طرف سلجوقیان و سپس از جانب خوارزمشاهیان در آن نواحی حکومت می‌کردند. اسپهبدیه از سال ۴۶۶ تا ۶۱۶ هجری، یعنی زمان کشته شدن شمس الملوك رستم هنگام تاخت و تاز مغول به طبرستان در آن نواحی حکومت کردند. سر سلسله ایشان حسام الدوله شهریار و آخرین نشان شمس الملوك رستم سوم بود.

ج - کینخواریه:

اینان از طبقه سوم شهریاران طبرستان یا باوندیان بوده‌اند که بر آمل و مازندران تسلط یافتند و سر سلسله ایشان ابوالمولک حسام الدوله اردشیر ملقب به کینخوار بود و آخرین نشان فخر الدوله حسن بود که در ۷۵ هجری به دست کیا افراسیاب چلابی بر افتاد. و چلابی از این تاریخ تا ۷۶ هجری در آمل و مازندران سلطنت کرد.

کینخواریه از سال ۶۳۵ تا ۷۵ هجری در طبرستان حکومت کردند.

دابویه پیمان (گاو یارگان)

اینان آل دابویه یا آل سبویه نیز خوانده می شوند، خاندان دابویه مدت ۱۵۴ سال در طبرستان امارت کردند. تاریخ امارت این سلسله از هنگامی که دابویه در سال ۴۵ پس از مرگ پدرش گیل گاو باره به حکومت نشست آغاز، و به مرگ خورشید، سال ۱۴۴ ختم می شود. و اگر حکومت گیل گاو باره را نیز به حساب آوریم این خانواده ۱۱۹ سال امارت کرده اند.

فرخان و بازماندگان اولقب اسپهبد داشتند. در ۲۷ هجری آذرولاش نبیره قارن از سلسله قاریان که ذکر آن در پیش گذشت به دست گیلان شاه گاو باره که از شاهزادگان ساسانی و از پشت جاماسب برادر قباد پسر فیروز بود - خلع شد. این امیر فرمانی مبنی بر حکومت طبرستان از یزدگرد آخرین پادشاه ساسانی گرفت، و عنوان **گیل گیلان فرشوادگر شاه** را اختیار کرد، و گیلان از بلاد طبرستان را پای تخت خود قرار داد، و از گیلان تا گرگان درهای استواری ساخت و به سال ۵۵ هجری درگذشت. پس از وی پسرش دابویه به جای او نشست. در زمان پادوسپان ملقب به «**سپا دوسپا**» طبرستان تقسیم شد و دابویه پیمان فرمانروایان گیلان شدند، و پادوسپان پیمان که از نژاد کیوس بودند در رویان و رستمدر و نوروکجور به سلطنت پرداختند.

پادوسپان پیمان

این سلسله از ۳۵ تا ۱۰۵۶ هجری، یعنی زمانی که شاه عباس آخرین فرمانروایان این سلسله را از میان برد، در رستمدر و رویان و نوروکجور یعنی نواحی واقعه بین گیلان و آمل حکومت کردند.

پادوسپان پیمان گاهی از امرای عرب و زمانی از علویان و امرای خراسان و دیگر امیران اطاعت می کردند. پس از مرگ ملک گیومرث پادوسپان در ۸۵۷ هجری، رستمدر بین دو پسرش کاوس و اسکندر - که مؤسسان سلسله های بنی کاوس یا حکام نورو بنی اسکندر یا حکام کجور باشند - تقسیم شد. فرمانروایان این سلسله در آغاز عنوان **اسپهبد** و سپس عنوان استمدار و بالاخره عنوان «ملک» داشتند.

مغولان و تیموریان در مازندران و طبرستان

مغولان در مازندران با مقاومت زیادی مواجه نشدند. در زمان آنان شهر استراباد و آمل مهمترین بلاد طبرستان بود. طغای تیمور آخرین نماینده سلسله مغولان ایران در استراباد سلطنت می کرد. پس از قتل وی (۱۳۵۳ میلادی) استراباد و قسمت شرقی مازندران به تصرف **امیر ولی** درآمد که به سال ۱۳۸۴ میلادی بدست تیمور شکست یافت. در ۱۳۹۲ میلادی تیمور از میان جنگلهای انبوه به مازندران حمله کرد و راهی از استراباد به ساری باز کردند. تیمور پس از گشودن قلعه ساری عدّه کثیری از سادات مازندران را با کشتی از راه دریا و بعد از راه جیحون به خوارزم و سمرقند و تاشکند تبعید کرد. ظاهراً این اقدام به قول وی برای تمبیه رافضیان شیعه به عمل آمده است.

بعد از مرگ تیمور سادات طبرستانی با اجازه شاه رخ پسر او به مازندران بازگشتند و به عنوان امیران با جگزار تا اواخر قرن شانزدهم میلادی در آن نواحی سلطنت می کردند. از آن به بعد مازندران به کلی بدست شاه عباس و پادشاهان صفویه افتاد.

«سوخرانیان» یا «قارنیان» (۱)

- ۱- قارن
- ۲- آلتدا
- ۳- سوخرا
- ۴- ونداهرمزد
- ۵- قارن
- ۶- مازیار

بنی دابویه (۲)

نام اسپهبد	تاریخ جلوس به سال طبرستانی	تاریخ جلوس
۱- گیل بن گیلانشاه (۳)	۴۲	۵۲۴ هـ
۲- دابویه بن گیل	۵۷	۴۰
۳- خورشید بن گیل	۷۳	۵۶
۴- فرخان (فروخان) بن دابویه	۱۰۷	۹۰
۵- دادبرجمهر بن فرخان (۴)	۱۲۰	۱۰۴
۶- سارویه بن فرخان	۱۳۳	۱۱۶
۷- خورشید بن داد برجمهر	۱۳۳	۱۱۶

- ۱- مأخوذ از کتاب تاریخ مازندران و فرمانروایان آن سامان: ه. ل. رابینو (ترجمه دکتر باقر امیرخانی استاد دانشگاه تبریز) نشریه دانشکده ادبیات تبریز شماره چهارم سال ۱۳۴۰
- ۲- رك : زامباور ترجمه عربی ج ۲ ص ۲۸۴
- ۳- ابن اسفندیار نام اورا جیل بن جیلانشاه نوشته است .
- ۴- ابن اسفندیار (ص ۱۶۵) نام اورا «دادمهر» نوشته است .

والیان عرب در طبرستان (۱)

تاریخ جلوس	نام والی
۵۱۴۱	عمر بن العلاء (باراول)
۱۴۸	خالد بن برمك
۱۵۴	عمر بن العلاء (بار دوم)
۱۵۸	سعید بن دعلج
۱۶۲	عمر بن العلاء (بار سوم)
۱۶۶	ابوصالح یحیی بن داود بن ممدود الحارثی
۱۶۷	عمر بن العلاء (بار چهارم) قدیند (۲)
۱۷۰	سلیمان بن المنصور
۱۷۱	هانی بن هانی

آل باوند (باوندیان) در مازندران (۲)
اول - اسپهبدان

تاریخ جلوس	نام اسپهبد
۵۴۵ هـ	۱- باو
۵۹	۲- ولاش
۶۸	۳- سرخاب بن باو
۱۱۰	۴- مهرمردان بن سرخاب

- ۱- رك : زامباور ترجمه عربی ج ۲ ص ۲۸۵
- ۲- از این حاکم سکه‌یی به دست آمده است و در مجموعه زامباور موجود بوده است .
- ۳- رك : زامباور ، ج ۲ ص ۲۸۶

بیست و نه کینخواریه — بنی افراسیاب

- ۵۶۰ — علاء الدوله حسن بن رستم
 ۵۶۷ — حسام الدوله اردشیر بن حسن (۱)
 ۸ — شمس الملوك رستم بن اردشیر (در ۲۱ شوال سال ۶۰۶ هجری بناگهان
 ۶۰۲ کشته شد)
 سلطان محمد خوارزمشاه در ۶۰۶ مازندران را فتح کرد .

سوم = کینخواریه (عمال ایلیخانیان در آمل) (۲)

تاریخ جلوس	نام
۶۳۵ هـ	حسام الدوله اردشیر بن کینخوار
۶۴۷	شمس الملوك محمد بن اردشیر (ابا قبا اورا بکشت ۶۶۵ هـ)
۶۶۵	علاء الدوله علی بن اردشیر
۶۷۰	تاج الدوله یزدگرد بن شهریار
۶۹۸	ناصر الدوله شهریار بن یزدگرد
۷۱۴	رکن الدوله کیخسرو بن یزدگرد
۷۲۸	شرف الملوك بن کیخسرو
۷۳۴	فخر الدوله حسن بن کیخسرو (تا سال ۵۷۰ هجری حکومت کرد)

بنی افراسیاب در مازندران (۳)

تاریخ جلوس	نام
۷۵۰ هـ	افراسیاب (داماد خود فخر الدوله حسن آخرین ملوک باوندی را بکشت)

۱- وی با هزار سب دوم پسر شهر یواش پادوسپانی جنگ کرد .

۲- زامباور ج ۲ ص ۲۸۷ ، خلیل آدم در کتاب دول اسلامیه (ص ۱۹۵) این سلسله را کند خواریه ذکر کرده است .

۳- رك: زامباور ، ج ۲ ص ۲۸۷

بیست و هشت تاریخ طبرستان و رویان و مازندران

- ۵- سرخاب بن مهر مردان ۱۳۵
 ۶- شروین بن سرخاب ۱۵۵
 ۷- شهریار بن شروین ۱۸۱
 ۸- شاپور (جعفر) بن شهریار ۲۱۰
 ۹- قارن بن شهریار (در دو بیست و بیست هفت مسلمان شد) ۲۲۲
 ۱۰- رستم بن سرخاب بن قارن ۲۵۳
 ۱۱- شروین بن رستم ۲۸۲
 ۱۲- شهریار بن شروین ۳۱۸
 رستم بن شروین بین سالهای ۳۳۵ - ۳۷۰ هـ .
 ۱۳- دارای بن رستم بن شروین ۳۵۵
 ۱۴- شهریار بن دارا (بدست قابوس بن وشمگیر کشته شد) ۳۵۸
 ۱۵- رستم بن شهریار (تا سال ۴۴۱ هـ) ۳۹۶
 قابوس بن وشمگیر در ۳۹۷ هجری مازندران فتح را کرد
 شروین بن محمد حوالی سال ۴۰۰ هجری

دوم = ملوک الجبال (۱)

تاریخ جلوس	نام
۴۶۶ هـ	۱- حسام الدوله شهریار بن قارن
۵۰۳	۲- نجم الدوله قارن بن شهریار
۵۱۱	۳- شمس الملوك رستم بن قارن
۵۱۱	۴- علاء الدوله علی بن شهریار
۵۳۴	۵- شاه غازی بن علی، نصره الدوله (۲)

۱- رك: زامباور ، ج ۲ ص ۲۸۶

۲- او رستم بن علی بن شهریار است و لقب او نصره الدوله بود و با دختر شهر یواش بن هزار سب پادوسپانی در شهر رستمدار ازدواج کرد . دیناری از او از سال ۵۵۱ و ۵۵۲ بدست آمده است .

سی ویک	بنی پادوسپان
۲۸۶	۱۱- شهریار بن جمشید بن دیوبند
۳۲۷	۱۲- شمس الملوك محمد بن شهریار
۳۴۰	۱۳- استمدار ابو الفضل بن محمد (تا سال ۳۵۴ هجری حکومت کرد)
	فیل های دوم
	نام
تاریخ جلوس	
۳۳۵۴ هـ	۱۴- حسام الدین زرین کمر بن فرامرزن شهریار
۳۸۶	۱۵- سیف الدین باحرب بن زرین کمر
۴۱۳	۱۶- حسام الدین اردشیر بن باحرب
۴۳۸	۱۷- فخرالدوله نامور (نماور) بن شهریار
۴۷۰	۱۸- عزالدوله هزارسپ بن نامور (نماور)
۵۱۰	۱۹- شهریواش بن هزارسپ (۱)
۵۲۳	۲۰- کیکاوس بن هزارسپ
۵۶۰	۲۱- هزارسپ بن شهریواش (۲)
۶۰۶	۲۲- حسام الدین زرین کمر بن جستان
۶۱۰	۲۳- شرف الدین بیستون بن زرین کمر
۶۲۰	۲۴- فخرالدوله نامور بن بیستون (۳)
--	۲۵- حسام الدوله اردشیر بن نامور (۴)
۶۳۳ هـ	۲۶- شهر اکیم گاوباره بن نامور (۵)

۱- خلیل آدم (ص ۱۹۷) نام او را شهر نوش نوشته است و وی دختر شاه غازی رستم بن علی باوندی را به زنی گرفت .

۲- با حسام الدوله اردشیر بن حسن باوندی جنگ کرد .

۳- خلیل آدم (ص ۱۹۷) می نویسد که او پسر «بی ستون» بود .

۴- وی و برادرش اسکندر صاحب نائل (شهری بین آمل و چالوس) بودند .

۵- خلیل آدم (ص ۱۹۷) می نویسد که او پسر «بیستون» بود .

سی	تاریخ طبرستان و رویان و مازندران
۷۶۰	کیا فخرالدین چلاوی
-	کیا گشتاسب (داماد حسن باوندی)
-	اسکندر شیخی بن افراسیاب (تیمور اورا بکشت)
-	کیا حسن بن لهراسب بن افراسیاب
-	شاه اسماعیل صفوی مازندران را در ۹۰۹ هجری فتح کرد .

بنی پادوسپان (۱)

فرمانروایان رستم دار (رویان ، نور، کجور)

فیل های اول	نام
تاریخ جلوس	
۵۴۰ هـ	۱- پادوسپان بن گیل
۷۵	۲- خورزاد بن پادوسپان
۱۰۵	۳- پادوسپان بن خورزاد
۱۴۵	۴- شهریار بن پادوسپان
۱۷۵	۵- ونداد امید بن پادوسپان
۲۰۷	۶- عبدالله بن ونداد امید
۲۴۱	۷- فریدون بن قارن بن شهریار (۲)
--	۸- پادوسپان بن فریدون (۳)
۲۵۹	۹- شهریار بن پادوسپان
۲۷۴	۱۰- هزار سندان بن بندار بن شیرزاد (۴)

۱- رك : زامباور ج ۲ ص ۲۹۰

۲- عامل حسن بن زید علوی بود

۳- عامل حسن بن زید علوی بود .

۴- در بعضی از ماخذ نام او «هر سندان» آمده و او داماد مرداو بیج بن زیار بود .

سی و سه	بنی بادوسپان
---------	--------------

- ۴۳- گیومرث بن بهمن (۱)
 ۹۵۶
 ۴۴- اویس بن فلان بن بیستون

گیلمهای چهارم
 (در گجور، در هفرب شهر نور)

نام	تاریخ جلوس
۴۵- اسکندر بن گیومرث	۸۵۷
۴۶- تاج الدوله بن اسکندر	۸۸۰
۴۷- ملک اشرف بن تاج الدوله	--
۴۸- کیکاوس بن اشرف	--
۴۹- گیومرث بن کیکاوس	--
۵۰- جهانگیر بن کیکاوس بن اشرف (۲)	۹۶۳
۵۱- ملک محمد بن جهانگیر	--

اولاد جستان (۳) (در شهرهای دیلم)

- ۱- مرزبان بن جستان درری (سال ۱۸۹ هـ)
 ۲- جستان (جنگ در جبال سال ۲۵۲ هـ)
 ۳- وهسودان بن جستان
 ۴- جستان (۲۹۰ هـ)
 ۵- علی بن وهسودان (در گذشته در ۲۰۷ هـ)

- ۱- عامل شاه طهماسب صفوی بود .
 ۲- بر شاه طهماسب صفوی بشورید و به زندان افتاد و در آنجا بمرد .
 ۳- رك : زامباور ، ج ۲ ص ۲۹۳

سی و دو	تاریخ طبرستان و رویان و مازندران
---------	----------------------------------

- ۲۷- فخر الدوله نامور بن گاو باره
 ۶۷۱
 ۲۸- ملک شاه کیخسرو بن گاو باره
 ۷۰۱
 ۲۹- شمس الملوك محمد بن کیخسرو
 ۷۱۱
 ۳۰- ناصر الدین شهریار بن کیخسرو (۱)
 ۷۱۷
 ۳۱- تاج الدوله زیار بن کیخسرو
 ۷۲۵
 ۳۲- جلال الدوله اسکندر بن زیار
 ۷۳۴
 ۳۳- فخر الدوله شاهه زی بن زیار
 ۷۶۱
 ۳۴- عضد الدوله (یا عز الدوله) قباد بن شاهغازی
 ۷۸۰
 ۳۵- سعد الدوله طوس بن زیار (۲)
 ۸۰۱
 ۳۶- گیومرث بن بیستون بن گستهیم بن زیار (۳)
 ۸۰۷

گیلمهای سوم (شهر نور - شمال غرب آمل)

نام	تاریخ جلوس
۳۷- کیکاوس بن گیومرث (جانشین پدرانش در نور مازندران شد)	۸۵۷ هـ
۳۸- جهانگیر بن کیکاوس بن گیومرث	۸۸۱
۳۹- گیومرث بن جهانگیر	۹۱۴
۴۰- بهمن بن جهانگیر (۴)	-
۴۱- بیستون بن جهانگیر (۵)	-
۴۲- بهمن بن بیستون (۶)	۹۱۶

- ۱- خلیل آدم (ص ۱۹۷) می نویسد که نام او نصیر الدوله بود .
 ۲- در زمان او تیمور به مازندران حمله کرد .
 ۳- تشیع را در رویان رواج داد (رك : خلیل آدم ص ۱۹۷)
 ۴- بر برادرش گیومرث قیام کرد و او را بکشت .
 ۵- بر برادرش «بهمن» قیام کرد و او را بکشت .
 ۶- وی نخست خواهر عبدالکریم بن محمد صاحب مازندران و بار دوم خواهر سلطان احمد کبای حسینی گیلانی را به زنی گرفت .

سی و چهار تاریخ طبرستان و رویان و مازندران

- ۶- مرزبان بن حسن بن خرامل (۱) (۴۲۵ هـ)
 ۷- کامروالدیلمی (خداوندگار ساوه ۴۳۵ - ۴۳۴ هـ)

خلویان در طبرستان (۲)
 (تختگاه ایشان آمل و ساری)

بنی الحسن :
 نام

تاریخ جلوس

- ۱- حسن بن زید بن محمد ۲۵۰
 ۲- محمدالداعی بن زید (القائم بالحق) ۲۷۰
 سامانیان طبرستان را تسخیر کردند (۲۸۷-۳۱۰ هـ)
 بنی الحسین :
 ۳- ابو محمد الحسن الاطروش ، الناصر ، ابن علی ۳۰۱
 ۴- حسن بن القاسم بن الحسن بن علی ، الداعی الصغیر ۳۵۴
 ۵- ابو الفضل جعفر التائر فی الله بن محمد بن الحسن الاطروش ۳۱۶
 ۶- ابو عبد الله محمد المهدی بن الحسن الداعی (در گذشته در ۳۶۵ هـ)
 ۷- ابو الحسن احمد المؤید ، عضد الدولة بن الحسن التائر بن هارون
 (در گذشته در زیحجه ۴۲۱ هـ)
 ۸- ابوطالب یحیی الناطق بالحق (در گذشته در ۴۲۴ هـ) ۴۲۱

حکام خلویان در طبرستان (۳)

نام

تاریخ جلوس

لیلی بن النعمان (سپهسالار اطروش و حاکم جرجان در گذشته در ۳۵۹ هـ)

- ۱- خراسیل (رك : ابن الاثیر ج ۹ ص ۲۶۳)
 ۲- رك : زامباور ، ج ۲ ص ۲۹۳
 ۳- رك : زامباور ، ج ۲ ص ۲۹۴

سادات مرعشی در مازندران سی و پنج

- سرخاب بن وهسودان دیلمی -
 ماکان بن کالی (۱) (کاکای، در گذشته در ۳۲۹ هـ) ۳۱۰ هـ
 حسن (دختر رکن الدوله زن او بود) ۳۲۹ هـ
 طبرستان را آل بویه و سپس آل زیار تسخیر کردند.

سادات حسینی مرعشی در مازندران (۱)

- | تاریخ جلوس | نام |
|------------|---|
| ۷۸۱-۷۶۵ | ۱- قوام الدین مرعشی |
| ۸۲۵-۸۰۹ | ۲- علی |
| ۸۳۷-۸۲۵ | ۳- مرتضی |
| ۸۵۶-۸۳۷ | ۴- محمد |
| ۸۶۵-۸۵۶ | ۵- عبدالکریم |
| ۸۷۲-۸۶۵ | ۶- عبدالله |
| ۸۸۵-۸۷۲ | ۷- زین العابدین |
| ۸۸۵ | ۸- شمس الدین بن کمال الدین |
| ۹۰۸ | ۹- کمال الدین بن شمس الدین |
| ۹۱۲ | ۱۰- عبدالکریم بن عبدالله بن عبدالکریم |
| ۹۳۹ | ۱۱- میرشاهی بن عبدالکریم |
| ۹۶۹ | ۱۲- عبدالله بن سلطان محمود بن عبدالکریم |
| ۹۶۹ | ۱۳- سلطان مراد بن میرشاهی بن عبدالکریم |
| ۱۰۰۵ | ۱۴- محمود بن عبدالله بن محمود |

- ۲- ظاهراً نام درست وی ماکان بن کاکای بوده است .
 ۱- رك : زامباور ، ج ۲ ص ۲۹۴

بنی گیا (حسینیان) در گیلان (۱)

نام	تاریخ جلوس
۱- کار کیا سید علی کیا	-
۲- کار کیا رضا کیا	-
۳- کار کیا میر سید محمد	-
۴- کار کیا ناصر کیا	-
۵- کار کیا سلطان محمد	-
۶- کار کیا میرزا علی	۸۸۳-۹۱۰
۷- کار کیا سلطان حسن	۹۱۰-۹۱۱
۸- کار کیا سلطان احمد	۹۱۱
۹- کار کیا سلطان حسن	۹۴۳
۱۰- کار کیا خان احمد دوم	۹۴۳-۹۷۵

فهرست نام حاکمان عرب در طبرستان (۲)

نام حاکم عرب	نام دارنده سکه	تاریخ هجری	تاریخ طبرستانی
ابوالخصیب	اصفهبند خورشید دوم	۱۴۱	۱۰۸
ابوالخصیب ، ابوالعباس الطوسی	-	۱۴۲	۱۰۹
خازم بن خزیمه	-	۱۴۳	۱۱۰
»	اصفهبند خورشید دوم	۱۴۴	۱۱۱

۱- ريك . زامباور ج ۲ ص ۲۹۵

۲- مأخوذ از کتاب ایران شهر در جغرافیای تاریخی ایران قدیم تألیف مارکوارت .

سی و هفت	حاکمان عرب در طبرستان
۱۱۲	روح بن حاتم - ۱۴۵
۱۱۳	روح بن حاتم - ۱۳۶
۱۱۴	اصفهبند خورشید دوم ۱۴۷
۱۱۵	خالد بن برمک - ۱۴۸
۱۱۶	» - ۱۴۹
۱۱۷	» خالد ۱۵۰
۱۱۸	» ۱۵۱
۱۱۹	» ۱۵۲
۱۲۰	عمر بن العلاء ۱۵۳

مأخذ این مقاله غیر از منابعی که در اصل مقاله آمده است :

- ۱- محمد بن اسفندیار: تاریخ طبرستان طبع تهران به تصحیح مرحوم عباس اقبال آشتیانی .
- ۲- مولانا اولیاءالله : تاریخ رویان به تصحیح عباس خلیلی طبع تهران .
- ۳- میر سید ظهیرالدین مرعشی : تاریخ طبرستان و رویان و مازندران طبع برنهاردارن و طبع حاضر به کوشش محمد حسین تسبیحی .
- ۴- محمد حسن خان اعتماد السلطنه : التدوین فی احوال جبال شروین ، طبع تهران ۱۳۱۱ قمری .
- ۵- بار تولد : جغرافیای تاریخ ایران ترجمه حمزه سردادور . فصل گیلان و مازندران .
- ۶- رابینو : مازندران و استراباد ، ترجمه وحید مازندرانی طبع طهران ۱۳۳۶
- ۷- رابینو : تاریخ مازندران و فرمانروایان آن سامان ، ترجمه دکتر باقرامیر-

خانی استاد دانشگاه تبریز، نشریه دانشکده ادبیات تبریز سال سیزدهم شماره چهارم،
سال چهاردهم شماره سوم و چهارم.

۸- نامه تنسر : باهتمام مجتبی مینوی، تهران ۱۳۱۱.

۹- زامباور : معجم الانساب والاثرات الحاكمة ج ۲ شماره ۱۷۳ تا ۱۸۲.

۱۰- لستر نچ: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی (ترجمه محمود عرفان)
طبع تهران ۱۳۳۷

11- DR, J. Marquart: Éránshahr, Berlin 1901

12 - Encyclopédie de, leIslam Vol, 3, P. 486, Vol,4, P.608.

این مقاله به مناسبت انتشار طبع جدید تاریخ طبرستان و رویان و مازندران

میرسید ظهیرالدین مرعشی به کوشش فاضل محترم آقای محمد حسین تسبیحی

نگاشته آمد و در مقدمه آن کتاب قرار گرفت .

دکتر محمد جواد مشکور

طهران ۲۷ آبان ماه ۱۳۴۵

از : آیه الله مرعشی نجفی

مختصری از شرح حال و اسلاف مرحوم علامه مورخ

جلیل متتبع سید ظهیرالدین مرعشی

مؤلف تاریخ طبرستان (۱) [ورویان و مازندران]

نسب مؤلف :

سید ظهیرالدین ، ابن سید نصیرالدین ، ابن السلطان الاعظم السید

کمال الدین پادشاه طبرستان و توابع آن ، ابن السلطان الاعظم السیف والقلم الفقیه

الزاهد المحدث العارف المیر قوام الدین الحسینی المرعشی الشهیر به «میر بزرگ»

۱- با سپاس وتشکر از آقای عباس شایان ، این « شرح حال » از مقدمه کتاب

تاریخ طبرستان و رویان و مازندران مطبوع ایشان در اینجا نقل شد . و آن را آیه الله

آقای سید شهاب الدین مرعشی نجفی - که از اخلاف و انجابه مؤلف تاریخ مزبور

می باشند - در اختیار مشارالیه گذارده اند. آیه الله مرعشی نجفی نسب شریف خود را با ۱۷

واسطه به سید قوام الدین معروف به «میر بزرگ» جد سلاطین مرعشی طبرستان دانسته اند .

(م . ح . تسبیحی)

ابن الصادق الفقیه المحدث ، ابن عبدالله ابن صادق ، ابن الشریف محمد ابی عبدالله الشاعر العالم ، ابن ابی هاشم نقیب الاشراف ، ابن الشریف الحسیب النسیب ابی الحسین علی نقیب الفقیه الزاهد رئیس المطاع ابی محمد الحسن المشتهر بالمحدث و امه رضویه ، ابن فخر آل الرسول الشریف ابی عبدالله الحسین ، ابن قدوة السادات و الاشراف صاحب الکرامات ابی الحسن علی المرعشی ، و او کسی است که انساب تمام مرعشیین دنیا به او منتهی می شود، و قبرش بنا بر نقل بعضی از مشجرات در شهر مرعش می باشد ، ابن الشریف ابن محمد عبدالله امیر العافین و کفیل الارامل و الیتامی من ذریة علی (ع) و امه دلیره بنت مروان بن عیثه بن سعید بن العاص ، ابن محمد ابی الکرام ، ابن الحسن ابن محمد الفقیه الحکیم المحدث المدنی و قبره بارض الروم ،

ابن ابی عبدالله الحسین الاصغر شریف الشرفاء الامام مولینا زین العابدین سید الساجدین (ع) .

و صورت صحیحه نسب همین است و در نسخه مطبوع تاریخ طبرستان مختصر غلط و سقوط واسطه هست ، و همچنین در مجالس المؤمنین قاضی که از تاریخ طبرستان نقل نموده .

آثار مؤلف :

مرحوم سید ظهیرالدین دارای آثار قلمی است :

- ۱- تاریخ طبرستان ، که یک مرتبه در روسیه طبع و در حکم قلمی است از حیث کمیابی ، و نسخ قلمی آن پیدا نمی شود .
- ۲- تاریخ گیلان و دیلم ، که او را را بینو در رشت در مطبعه عروه الوثقی چاپ نموده و نسخ آن زیاد است .
- ۳- تاریخ جرجان و ری ، خود حقیر شخصاً آن کتاب را ندیده ام ، ولی در

مشجرات مرعشیین به او نسبت می دهند و مطالبی نقل می نمایند .

۴- دیوان شعر ، و گویا ظهیر تخلص داشته باشد ، و اشعار ایشان جسته جسته در تاریخ طبرستان و گیلان به نحو رباعی نقل شده ، قریحه متوسطی دارند .

اعتماد ارباب علم و فضل به مؤلف :

نوعاً معاصرین ایشان و متأخرین به او اعتماد نموده اند و نقل می نمایند . رجوع فرمایید به روضة الصفا ، و حبیب سیر ، و تدوین اعتماد السلطنه ، و آثار شیعه ، مجالس المؤمنین ، محافل المؤمنین ، خلد برین ، احسن التواریخ ، ریاض العلماء ، اعیان الشیعه ، گنج شایگان شایان ، سراج الانساب ، الاسیديه فی الانساب العلویه ، غیرها من کتب الانساب و التواریخ .

مقام خاندان مؤلف و موقعیت آنها :

خاندان مؤلف و اسلاف ایشان از اجلاء سادات دنیا بوده اند .

از زمان حضرت سجاد (ع) تا عصر مؤلف ، یا وزیر باتدبیر ، یا عالم نحریر ، یا سلطان روشن ضمیر ، یا نقیب دلپذیر بوده اند ، چنانچه حقیر حالات آنها را با مطالعات و مراجعات جمع آوری نموده ام . و اولاد مرحوم میر بزرگ مدتها در شمال ایران سلطنت نموده اند . شرح حال و حروب آنها با تیموریها در روضة الصفا و حبیب - السیر و التدوین مذکور است ، و مدتها در شمال ایران سلطنت کرده اند ، و صاحب سکه بوده اند .

توابع در سلسله مؤلف :

بزرگانی در علم بین اعمام و بنی اعمام و سلسله مؤلف بوده اند ، مانند :

مرحوم سید فلاسفة الاسلام میر داماد ، مرحوم علامه العلوم سید حسین سلطان العلماء ، و خلیفه سلطان صاحب حواشی بر معالم ، مرحوم آقا میرزا محمد علی قمشه یی ،

مرحوم احمد میرزا متخلص به نیازی ، مرحوم میرزا محمد باقر صدر خاصه دربار شاه سلطان حسین صفوی ، مرحوم میرزا رفیع الدین صدر الصدور دربار شاه عباس کبیر و والد سلطان العلماء ، نواب میرزا سید مرتضی داماد شاه سلطان حسین ، نواب میرزا ابراهیم پسر خلیفه سلطان ، نواب میرزا سید علی پسر خلیفه سلطان ، نواب میرزا سید حسن پسر خلیفه سلطان ، مرحوم حاج میرزا محمد علی شهرستانی ، پسرش مرحوم حاج میرزا محمد حسین شهرستانی ، پسر ایشان مرحوم حاج میرزا علی شهرستانی ، مرحوم علامه آقا سید شمس الدین محمود نسابه ، مرحوم علامه آقا سید علی سید الاطباء و الدایشان ، مرحوم میر شجاع الدین محمود تلمیذ محقق کرکی و والد سلطان العلماء ، مرحوم میرزا ابوالمجدد شهید ، مرحوم میرزا ابراهیم جد سید الاطباء الی غیر ذلك ، اینها همه از بنی اعمام مؤلف هستند ، یعنی از خاندان و اولاد میر بزگم می باشند .

ابوین مؤلف :

والدشان چنانچه گذشت سید نصیر الدین بوده .

۴۰ مادربدر مؤلف دختر اسپهبد ویشتناسب باوند بوده .

۴۱ دای پدرو مؤلف اسپهبد فخرالدوله حسن باوند آخرین اسپهبد از خاندان باوند ملوک طبرستان می باشد .

ولادت مؤلف و وفاتش :

درسنه ۸۱۵ (هجری قمری) در شهر آمل متولد شده ، و بنا به قول بعضی در ۸۹۲

[هجری قمری] فوت شده .

مشاغل مؤلف :

مدتی در دستگاه سلطان کیای دوم ، پادشاه گیلان بوده ، و پس از فوت او ،

در دستگاه کیا سلطان میرزا علی پادشاه بوده .

شروع و اختتام کتاب تاریخ طبرستان (رویان و مازندران) :

ازسنه ۸۸۱ شروع و درسنه ۸۹۲ ه. ق. به پایان رسانیده .

اولاد مؤلف :

آنچه در مشجره حقیر ثبت است ، ایشان چند پسر و دختر داشته اند ، یکی از اولادشان مرحوم علامه سید نصیر الدین است که از اجلاء عصر خود بوده ، علاوه بر مناسب در دربار سلطنت مرعشی دارای فضایل و کمالاتی نیز بوده است .

(شهاب الدین الحسینی المرعشی النجفی)

داشتند است .

طبرستان را همین امتیاز بس که همه وقت در مقابل سیل هجوم اجانب ، از سایر نقاط ایران بیشتر مقاومت ورزیده و یوغ تسلط بیگانگان را دیرتر بگردن خود پذیرفته است .

در صدر اسلام، یعنی در همان موقعی که سایر بلاد ایران، هنوز نیم قرن از هجرت نگذشته ، به دست فاتحین عرب مفتوح گردید . مازندران تا اواسط قرن دوم ، که يك دسته از عساکر دولت عباسیه به اسم اجازه عبور به خراسان وارد طبرستان گردیده ، نتوانستند بلاد واقع در هامون ودشت آن جا را تصرف نمایند . کمال استقلال را داشت ، و مردم آن بعد از آن تاریخ هم همواره با فاتحین بیگانه در زدو خورد و کشمکش بودند و مسلمین فقط در سال یکصد و بیست و نودی ، موقعی که **عبدالله بن طاهر** ، **مازیار بن قارن** را دستگیر کرده و با خود به بغداد برد و در آنجا کشته گردید . موفق شدند تسلط خود را در سهل ودشت طبرستان بسط دهند ، لیکن این موفقیت و تسلط هم دولت مستعجل بود و دیری نپایید که مردم مازندران را عشق استقلال بر سر زده و در سال ۲۵۰ هجری **حسن بن زید علوی** ، معروف بداعی کبیر را که مؤسس سلسله سادات زیدیه طبرستان است ، از روی دعوت نموده و پس از زدو خورد های زیاد نواب خلفار از مملکت خود بیرون راندند و در همه این احوال کوهها و بیشه های مازندران در استقلال قدیمی خود باقی و دوسلسله مهم اسپهبدان بومی یکی **سلسله باوندان** در جبال سوادکوه ، و دیگری **سلسله بادوسپانی** یا «گاو باره» در جبال رستم دار ، تسلط و استقلال داشتند .

در اوایل قرن سیم که دامنه فتوحات اسلامی در آسیا تا حدود چین و در افریقا تا سواحل بحر اطلس و در اروپا تا وراء جبال آلپ امتداد یافته و در پای تخت های اسپانیا و پرتغال ، به جای ناقوس ، صدای اذان مسلمین به اطراف طنین می انداخت . در قلل جبال سواد کوه آتشکده های ذین زردشت دایر و مشتعل بود و اسپهبدان هنوز کیش

از : شادروان سید احمد کسروی تبریزی

تواریخ طبرستان

و یاد داشتهای ما (۱)

اشخاصی که به تاریخ ایران آشنا هستند می دانند که قطعه طبرستان یا مازندران از نظر تاریخی اهمیت مخصوصی دارد و به واسطه داشتن کوههای بلند و جنگلهای انبوه و راههای تنگ و باریک و سایر استحکامات طبیعی همواره محل توجه و پناهگاه سران سرکش و اشخاص داعیه پرور و ارباب دعوت و سرچشمه جریانات و حوادث مهمه بوده ، و يك قسمت از وقایع تاریخ ایران در آن جا روی داده و علاوه از زمان استیلای اسکندر یونانی تا عهد صفویه بلکه تا اوایل قاجاریه سیر تاریخ ایران توجه عمده بدین سرزمین

۱- این یاد داشتها را شادروان سید احمد کسروی تبریزی در نو بهار هفتگی دوره پنجم از شماره ۲۸ تا ۱۲ ، قوس ۱۳۵۱ برای ۱۳۴۱ قمری منتشر کرده اند . بعد آقای یحیی ذکاء آنها را گرد آورده و در دو مجلد بنام «مقالات کسروی» چاپ و منتشر نموده اند . (م . ح . تسبیحی)

نیاکان خود را از دست نداده بودند ، فقط در عهد معتصم بالله عباسی قارن بن شهریار بخواهش خلیفه مزبور ، اسلام پذیرفته و زنار بگست» (۱) .

اهل فضل و اطلاع از قدیم برای غالب ولایات ایران تاریخ‌های مخصوصی نگاشته‌اند و نسخه‌های چاپی یا خطی بعضی از آنها موجود است ، از قبیل **عقدالعلی** (تاریخ کرمان) تألیف احمد ابن حامد (چاپ ایران) ، و **تاریخ گیلان** تألیف سید ظهیرالدین (چاپ رشت) ، و **تاریخ گیلان** تألیف ملا عبدالفتاح فومنی (چاپ پترسبورغ) ، و **تاریخ خانی** (تاریخ گیلان) تألیف علی بن شمس‌الدین (چاپ پترسبورغ) ، و **شیراز نامه** تألیف ابوالعباس احمد بن ابوالخیر ، و **جامع مفیدی** (تاریخ یزد) تألیف محمد مفید مستوفی ، و **تذکره شوشتریه** تألیف سید عبدالله متخلص به فقیر ؛ (نسخه‌های خطی این کتاب اخیر در موزه بریتانی موجود است) ، و **فردوس التواریخ** (تاریخ مشهد) (چاپ ایران) ، و **فارس نامه** تألیف مرحوم فرصه‌الدوله (چاپ شیراز یا بمبئی) و غیر اینها که تعداد آنها عجله از موضوع بحث ما خارج است.

لیکن طبرستان به واسطه کثرت وقایع و اهمیتی که در هر دوره داشته است بیشتر از همه توجه نویسندگان و مورخین را جلب نموده و شاید عدد تألیفات که برای ضبط حوادث و وقایع این قطعه از ایران نوشته شده است از بیست کتاب بیشتر باشد و ذیلا اسامی آنها را ، تا اندازه‌ای که می‌دانیم ، با شرح مختصری بیان می‌نمایم :

۱- **کتاب فتوح جبال طبرستان** - در زبان عربی ، تألیف ابوالحسن علی ابن محمد - المدنی که در سال ۲۲۵ هجری وفات کرده است (۲) و این کتاب نخستین تاریخ طبرستان است که اسم آن در تألیفات دیگران ذکر شده است .

۲- **عقد السحر و قلائد الدرر** - تألیف ابوالحسن علی بن محمد الیزدادی ،

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۱۴۷

(۲) مقدمه آلمانی دارن به سید ظهیرالدین نقل از حاجی خلیفه .

اکنون نسخه‌ای از این کتاب پیدا نیست ، لیکن ابن اسفندیار يك نسخه از آن در سال ۶۵۶ هجری در ری در «دارالکتب مدرسه شاهنشاه غازی رستم بن علی بن شهریار» پیدا کرده و از عربی به پارسی ترجمه نموده و مطالب آنرا اساس تألیف خود قرار داده است (۱) .

تاریخ زندگانی یزدادی مفصلا معلوم نیست و نگارنده ترجمه حال او را در کتابی نخوانده‌ام . ابن اسفندیار او را با اوصاف «از جماهیر مشاهیر طبرستان و به استیعاب انواع علوم مستثنی ، و مصنف کتب بسیار» (۲) ستوده ، و در ذیل تعداد «ائمه کبار طبرستان» اسم او را برده و مینویسد: «مؤلفات او از غایت شهرت مستغنی از ذکر است» (۳) لیکن مؤلف مشارالیه با همه شهرتی که در عصر خود تا دور ابن اسفندیار داشته امروز در عداد مجهولین است و تألیفات کثیر او که ابن اسفندیار از غایت شهرت محتاج بذکر آنها نبوده است . همگی مفقود میباشد و نسخه‌ای از آنها پیدا نیست ، فقط کتابی به اسم «کمال البلاغه» ، که دو سه نسخه خطی آن در بعضی از کتابخانه‌های خصوصی طهران یافت میشود ، منسوب باوست . ولی نگارنده پس از مطالعه آن کتاب وقت کامل پیدا کرده‌ام که آن ، تألیف معروف یزدادی موسوم به «قرائن شمس المعالی و کمال البلاغه» ، که ابن اسفندیار نیز اسم آنرا ذکر میکند (۴) نیست و بلکه نسخه (جنگ) مانندی است و فقط يك مقدار از مطالب تألیف یزدادی را - که عبارت میباشد از مقدمه آن کتاب و قسمتی از رسائل شمس المعالی قابوس در آنجا نقل کرده است (۵) عصر وزمان یزدادی و تاریخ «عقد السحر» هم روشن تر از ترجمه

(۱) ابن اسفندیار خطی صفحه ۳

(۲) ابن اسفندیار خطی صفحه ۳ (۳) ابن اسفندیار خطی صفحه ۸۶ (۴) ابن اسفندیار

خطی صفحه ۹۵ (۵) چون نگارنده اطلاع دارد که فاضل دانشمند آقای میرزا عباسخان اقبال در صدد تهیه مقاله ایست راجع به (کمال البلاغه) و نسخه موجود آن عنقریب در صفحات نو بهار نشر خواهد شد لذا در اینجا در این موضوع بیشتر از این تفصیل داده نشد .